

کتاب در قرینه تمدن^۱

نوشته اکبر تورسون^۱

چکیده: کتاب گرچه بیانگر اندیشه و احساس نویسنده آن است، اما نشان‌دهنده فرهنگ زمانه خود نیز هست. کتاب مهمترین دستاورد تمدن بشر و به مثابه «پل معاشرت» با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر می‌باشد. از همین رو در گذشته انهدام تمدن‌ها با آتش زدن کتابخانه‌ها آغاز می‌گردیده است.

فرهنگ و تمدن تاجیک در طول بیش از هزار سال شاهد حاکمیت سلسله‌های صفاری، طاهری و سامانی و نیز غوریان و کرنها بوده است. اگرچه در طول چند قرن «اجنبیان ترک و مغول‌نژاد» حاکمیت سیاسی تاجیکان را در اختیار داشتند اما تاجیک‌ها توانستند که «در این نبرد نابرابر روزگار» آداب و سنن فرهنگی خود را زنده نگاه داشته و تداوم بخشند، تا جایی که در دربار سلسله‌های تیمور گورگان، عبدالله‌خان شیبانی و عبدالله‌خان ازبک علما و شمرای تاجیک فراوان دیده می‌شدند و زبان فارسی، زبان رایج دربار این پادشاهان بود. درست به همانگونه که دربار خلافت عباسی تحت تأثیر آشکار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی قرار داشت.

از گذشته‌های دور، «ترجمه» و مترجمین عامل اصلی انتقال و تبادل فرهنگی بوده‌اند که در کنار آن باید از «شارحان» و «کاتبان» نیز نام برد که در حقیقت انتقال‌دهندگان میراث فرهنگی گذشته از راه کتاب بوده‌اند از شارحان نامدار ایرانی می‌توان از ابونصر فارابی و ابوعلی سینا نام برد.

فرهنگ همچون پدیده‌ای اجتماعی، یک «کلیت تاریخی» است که دو جنبه شاخص دارد: اول، توسعه و استمرار آن در طول زمان است که با حفظ سنن آن صورت می‌پذیرد و دوم رابطه و نسبت تجزیه‌ناپذیر مثلث «تفکر»، «زبان» و «خط» می‌باشد که مشخصه «فرهنگ‌های رمزی و دینی» است.

اقتباس الفبای عربی توسط ایرانیان و اقوام دیگر صرفاً به منظور نگارش نبود بلکه پذیرفتن ایمان و تفکری بود که تنها در قالب رسم الخط عربی و زبان متأثر از آن (فارسی) و در حوزه‌های فلسفه، هنر، ادبیات... امکان ظهور و بروز داشت. به همین

دلیل است که اصطلاح تمدن کلاسیک «عرب و عجم» با «تمدن اسلام» مترادف است.

بدنبال مبارزه مستمر و ویرانگرانه‌ای که دولت شوروی به نام «انقلاب مدنی» (انقلاب فرهنگی) دین‌زدایی از جامعه روسیه در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ میلادی انجام داد، بسیاری از کتابهای فارسی و عربی طعمه حریق گردید و مسلمانان باسواد زیادی گرفتار و تبعید شدند. هدف از این مبارزه قطع ارتباط فرهنگی ملت‌های آسیای میانه (از جمله تاجیک‌ها) با میراث علمی و ادبی گذشتگان و نیز با همسایگان هم‌زبان و هم‌نژاد خود (ایرانیان و افغانها) بود. در عوض زبان و فرهنگ روسی که حامل ایدئولوژی و فرهنگ ضد دینی مارکسیستی بود با زور و فشار و تبلیغات جایگزین آن گردید. شرایط اصلی بقا و استمرار فرهنگ ملی آنست که: ارکان معنوی فرهنگ سنتی را محفوظ داشته، معیارهای کهن فرهنگی را تغییر نداده و اجزایی از عناصر فرهنگ بیگانه اقتباس شود که در فرهنگ ملی مستحیل گردد.

خیام بزرگوار که در رشته فلسفه، خود را شاگرد ابوعلی سینا می‌خواند، فرموده که «پایان همه چیز جهان نیستی است.» این عقیده را تنها برخی از فیلسوفان تاجیک و فارس ترغیب و تلقین نکرده‌اند. حاملان و حامیان اکثر مکاتب و جریانهای فلسفی غرب نیز با خیام ما هم‌عقیده‌اند. حقیقتاً هم تطور جهان مادی چنین است که گفته‌اند، هرچند نمی‌دانیم که آغاز و انجام کائنات را به چه عنوان رقم زدن باید، چون به تعبیر غنی کشمیری «اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است.»

کتاب از پدیده‌های ناسپنج فرهنگی است. کتاب در عین آنکه بیانگر فکر و اندیشه و احساس و احداث مؤلف است، بازتاب بخشی از نیروی معنوی عصر او و هم‌عصران اوست که بسان نور ستاره خاموش شده در مکان و زمان سیر می‌کند. درواقع، جهان معنوی به سمتی و به رنگی تطور می‌کند که نظیری ندارد: پدیده‌های فرهنگی، آغاز دارند و انجام نمی‌دهند.

۱. متن سخنرانی ایراد شده در کنفرانس بین‌المللی کتاب و احیای تمدن شرق که در روزهای ۲۵ خرداد تا ۳ تیر ۱۳۶۹ در دوشنبه - پایتخت تاجیکستان برگزار گردید.
۲. رئیس انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم تاجیکستان.

فرموده سعدی شیرازی «بنی آدم اعضای یک پیکرند» به سلسله نسلها هم مناسبتی دارد: اولاد و اجداد تمدن آدمی که میان آنان کتاب پل معاشرت و تفاهم بود، نیز عضوهای یک تن واحدند. از این رو، وقتی آثار نیاکانمان را می‌خوانیم، هر واقعه و رویدادی را که در اوراق رنگین‌شان ثبت شده‌اند، در خون و پوستمان و مغز و گوشتمان چون ضربه‌های دل خویش حس می‌کنیم؛ درد هر عضوی که روزگار کهن به درد آورده است، همچون درد اعضای بدن خودمان احساس می‌شود. و همین پیوند ناگسستی قرن‌ها و نسل‌هاست که انسان را در جهان معنوی، بقای ابد می‌بخشد.

در زنجیر تداوم تاریخی، کتاب مهمترین حلقه است. اختراع خط مانند اختراع چرخ یا کشف نیروی ذره باید در ردیف عمده‌ترین دستاوردهای تمدن بشری ارزیابی شود. تمدن اصلاً زاده و پرورده و پرداخته شهرهاست که هم محرک رشد و کمال فرهنگ بوده است و هم محافظ سنت‌های دیرین آن. بیهوده نیست که همه آنهایی که خواست‌ماند کشوری را استیلا نموده، مردمانش را به غلام حلقه بر دوش خود تبدیل دهند، اول مدائن او را به خاک یکسان کرده‌اند. و نیز طبیعی است که خرابکارها در مدائن استیلا شده معمولاً از آتش زدن بنای کتیخانه‌ها آغاز گردید.

قصه حزن‌انگیز سوختار را [سوختن را] در تحت حمشید به یاد آرید که با فرمان وحشیانه اسکندر مقدونی واقع شده؛ سوختار با خواست و اراده خود همان اسکندری صورت پذیرفته که او را پیامبران نظم جهان‌شمول ما ایده آل «شاه عادل» خوانده، این قدر تعریف و توصیف کرده‌اند که هنگام مطالعه «اسکندرنامه»‌ها موی سرکس درفش آسا راست می‌ایستد!

تاریخنامه‌های کهن باز می‌گویند ابازگو می‌کنند! که ابوعلی سینا در سن نوزده سالگی ناچار شاهد یک بلای اجتماعی شده است: سرزمین آبایش را قره‌خانیان، قبیله‌های یغماگر ترک، مراتبه دوم ضبط و غارت نمودند؛ بخارای شریف، گهواره تمدن باستانی عجم، بار دیگر اسپ ریز اهل صحرا گردید؛ همان بخارایی که آن را، به قول ابوبکر نرشخی^۳ «هفتاد هزار علم بود، در زیر هر علمی

۳. در اصل حدیثی است نبوی به روایت سلمان فارسی و منحصر به بخارا هم نیست. رجوع شود به: تاریخ بخارا (ویرایش ۱۳۶۳)، ص ۳۱.

هفتاد هزار شهید بود.»، خود همان بخارایی که به قول ابوالفضل مروزی، برای ذکر نام علما و ادبایش «دفترها باید.» پس از هزار سال پنداشتنی می‌شوم که در آن لحظه ناگوار تاریخ نیاگانم، جد اعلائی من در چه احوال و اوضاع روحی بود.

... باشد که حسین خونگرم و آتش‌دل خودداری کرده نتوانسته انتوانسته خودداری کند، با دل پر خون و دیده خونبار سوی کتبخانه در گرفته «صوان الحکمة» تاخت، تا آثار بی‌بهای اگرا نقدر اجدادش را از ورطه دهشتناک آتش نجات دهد؟ آخر، قره‌خانیان گنج‌دان معنوی اقوام ایرانی «صوان الحکمة» را آتش زده به سرمایه بی‌زوال آدمی - حافظه تاریخشان - تجاوز کرده بودند، آخر شعله افروخته صحرائیان شوم پی، آتش افسانوی افسانه‌ای [نمرود نبود که با یک امر معجزه آفرین به گلستان تبدیل یابد^۴ و کتابهای سوخته رفته [کتابهای در آتش سوخته] مثال مرغ سمندر از خاکستر احیا شوند! هیئات، آن آتش خانمانسوز علاقه‌ای^۵ که در اخترستانش مخزن تمدن باستانیمان نابود شد، آخر الامر تا خود سرپرده املاک آل سامان رسیده، آن را جوانمرگ کرد...

البته سامانیان اولین و آخرین سلاله تاجیکان نبوده‌اند، قبلاً طاهریان و صفاریان بودند. تاجیکان افغانستان کنونی باشند حتی تاجیکان افغانستان، دولتهای غوریان و کورتهای را تشکیل کرده‌اند که تا قرن چهاردهم میلادی وجود داشتند و در انکشاف ارشد و توسعه فرهنگ سنتی تاجیک و فارس سهم بزرگ گرفته‌اند. در برابر این، تاریخ نیز گواهیست که تاجیکان ماورالنهر بعد از انقراض دولت سامانیان تا خود ابتدای سالهای بیستم سده بیستم از حاکمیت سیاسی محروم مانده‌اند، ولی از نگاه تاریخ تمدن این حقیقت چندان اهمیتی ندارد. اهم مهمات دیگر است: با وجود هجوم بی‌فاصله و فساد آور اجنبیان ترک و مغول نژاد، به خصوص ضربه‌های سنگین چنگیز و تیمور و خانهای منفیت، مردم ته جانی [مردم بومی و اصیل منطقه] ورز رود^۶ به تقدیر تاریخشان تن نداده‌اند و در وضع و شرایط ناگوار سیاسی که دیگران

۴. اشاره است به زندگی حضرت ابراهیم (ع) که به فرمان خداوند آتش بر او گلستان شد.

۵. علاقه: بند شمشیر و تیغ که از کتف راست به طرف چپ کمر می‌آویزند. (به نقل از فرهنگ زبان تاجیکی)

۶. ورازرود یعنی ماوراءالنهر.

ناگزیر نابود شده‌اند، و یا سیمای مشخص ملی و فرهنگی‌شان را گم کرده‌اند، زنده مانده‌اند و استمرار سنتهایشان را حفظ کرده توانستند.

متکای ایشان در این نبرد نابرابر روزگار، کتاب و فرهنگِ والا بوده است. نفوذ و اعتبار همین فرهنگِ مثبتِ اثبت شده بود که در طول بیش از ۹۰۰ سال حاکمیت سیاسی محروم بودنِ تاجیکان، زبان آموزش و معارف و زبان کارگردانی و کارگزاری همان زبان فارسی بود. به قول صدرالدین عینی، تأثیر سنتهای والای همین فرهنگ، همین تمدن باستانی بود که تیمور گورکان با وجود عرقاً مغولاً بودنش انژاد مغولی‌اش را «سرای خود را از علما و ادبای تاجیک زینت داد، کتیبه‌های همه عمارتهایش را به تاجیکی ثبت کناند [کرد]. عبدالله‌خان شیانی که از اولاد ازبکان صرف است، شعرهای تاجیکی نوشت و همچنین عبدالله‌خان ازبک و اهل دربار او چه قدر که بناهای خیره ساخته باشند، همه کتیبه‌هایشان را فارسی کردند». در تأیید گفته استاد عینی می‌خواهم علاوه بکنم که در تذکره فخری هروی (قرن شانزدهم میلادی) موسوم به روضة السلاطین نام ۸۰ نفر پادشاه و حاکم شعرگو ذکر شده که اکثر از روی اصل و نژادشان ترک و مغول بوده‌اند و برخی از آنان صاحب‌دیوان هم بوده‌اند.

در موردی که می‌گویم، تاریخ باز تکرار شده، قرنهای پیشین را به یاد آرید. مگر در زمانی که ایرانیان یگان قدرت نظامی یا سیاسی نداشتند، کسی خلفای عباسی را مجبور کرده می‌توانست که به تن لباس ایرانی پوشند و به سر کلاه ایرانی نهند و یا به دربارشان شعر و ادب و موسیقی سنتی ایرانی را راه دهند، مراسمهای آنان، به ویژه جشن نوروز را که بر حق تجلی روح ازلی ایرانی است، زنده کنند. یا گیریم اهل قدیمتر را. در تاریخنامه‌های باستانی آمده که اهل دربار اسکندر مقدونی او را برای تقلید و ترغیب سنتهای فرهنگی و کارگزاری ایرانی در یونانزمین متهم کرده بود. و گویا یکی از سببهای (درست‌ترش: بهانه‌های) به ایران و توران لشکر کشیدن اسکندر آن بوده که او می‌خواست است بدین اقدام اعتقاد و احترام درباریان‌ش را به خودش بازگرداند!

برای مورخ فرهنگ‌شناس مهم این نیست البته. مهمتر از همه کشف آن است که تأثیر متقابل و بهره‌ور شوی دو جانبه محرک اساسی انکشاف تمدن بشری بوده.

تمدن واحد انسان را به شهروندی تشبیه دادن ممکن است که شاخاب بسیاری دارد. شاخابهای جداگانه این شهرود از سرچشمه‌های گوناگون معنوی ابتدا گیرند هم، آخراً به یک مجرای مشترک خواهند رسید. وابسته به شرایط مشخص تاریخی دوران یا جامعه، این یا آن شاخاب تمدن سیرابتر گردیده و یا، برعکس، به علت کاهش یافتن نیروی درونیش خشک شده رفته است؛ بسی هم شده که این شهرود مجرایش را دیگر کرده است، ولی آب پرگنجش همانا جاری است و اگر - نعوذبالله! - ترکش عالم سوز اتمی یا صدمه جهانی اکولوژی سد راهش نگردند، منبعدهم جاری خواهد بود.

در معاملات فرهنگی میان خلقها و کشورهای مختلف، میان قرن‌ها و قطعه‌های گوناگون ربع مسکون، کتاب از مهمترین وسایل و وسایط رابطه بوده است. تاریخ شهادت می‌دهد، که حتی وقت جنگ، هنگامی که مردمان در نبردگاه قتل عام روبه‌رو می‌شوند و اصولاً ایشان به حسن تفاهم نیازی ندارند، طرفین از معاملات فرهنگی خودداری نکرده‌اند. چنانچه، مثلاً، تاریخدانان اطلاع دارند، که وقتی میان خلافت عرب و بیزانیا جنگ می‌رفت، طرف اعراب اسیران بیزانتي را با کتابهای نادر یونانی و رومی عوض می‌کرد. (ضمناً، حقیقتی که ذکر می‌کنیم، دلیل ساطع بر آن است که تاریخ تمدن را تنها به دو رنگ - سیاه و سفید - تصویر کردن نشاید.)

چون سخن از مقام کتاب در روابط بین‌المللی فرهنگی می‌رود، باید به یک نکته مهم دیده اعتبار دوخت. فرهنگ مثبت، علی‌الخصوص ادبیات، از هنر، یعنی موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، رقص، و غیره از یک جهت تفاوت کلی دارد - آثار خطی را تنها آنهایی خواننده و درک کرده می‌توانند، که زبان ادبی را دانند؛ زبان مبدا و معاد آثار ادبی است، اصلاً آن روان ملی است، که از طریق خاص واقعیت را حال می‌پرسد و تصویر را رنگ می‌بخشد.

در همه دور و زانها، ترجمه در مقام بلند فرهنگی بوده است. در تاریخ انسانیت یگان نهضت بزرگ فرهنگی را نمی‌دانیم که از ترجمه کتاب آغاز نشده باشد؛ تمدن اسلامی در زمینه تاریخی ترجمه آثار یونانی و پهلوی و هندی تشکل و ترقی یافت؛ جنبش روح خراسانی در عهد سامانیان از بازگردانی آثار عربی زبان و یادگاریهای ایران باستان به فارسی جدید ابتدا گرفت؛ بیداری تاجیک در انتهای قرن

نوزدهم و ابتدای قرن بیستم در اثر شناسایی آشنایی با ادبیات روس و توسط زبان روسی با آثار اروپاییان، این چنین (همچنین) در روند برخورد مستقیم از نگاه‌های ترکیبی زبان صورت پذیرفت.

در تمدن سنتی فارس و تاجیک باز دو فرد ایجاد کار اخلاق در ردیف مترجم، مقام خاص فرهنگی داشتند. منظور من مفسر (حاشیه‌نویس) و کاتب (خطاط) می‌باشند. راستی، خدمت فداکارانه کاتبان و نسخه‌برداران، که اکثر خوشنویس هم بودند، از خدمت مؤلفان و مصنفان یادگاریهای خطی تمدن پیشین کمتر نیست. آخر، آنها بودند که شبهای دراز خوابشان را حرام کرده مسوده‌های ناخوان شاعران و عالمان نامدار و گمنام را رونویس کرده در بین مردم انتشار دادند. (از خدمت آن فداییان شجاعت‌مند هم به نیکی یاد کردن باید، که در دوران تشکل رژیم شوروی جان خود را در خطر افکنده کتابهای به سوختن محکوم شده اجدادشان را در گورهای کهنه و چاههای عمیق، قبت‌های اجزای دیوار و تحت محرابها پنهان کرده، آنها را برای اولاد محفوظ داشتند.

شرح و تفسیر کتاب شغلی بود خلاق و کسبی بود افتخاری. میان آنها، که به این کار خیر پرداخته بودند، همانند ابونصر فارابی و ابوعلی سینا، از بزرگان علم و فرهنگ عجمستان هستند. و این مناسبت قابل به قید تحریر کشیدن است که در قرون وسطی شرح و تفسیر و حاشیه‌نویسی از وسایل متداول تدقیق و تحقیق بود. علما و ادبای آنوقت (آن وقت) اکثراً در مجرای تفکر و تحلیل پیشه‌دانشان، فکر و اندیشه می‌کردند، پندار و عقیده‌های خودشان را در حاشیه آثار آنها ثبت می‌نمودند، که از افراد بزرگ می‌خواندند و کمال احترام داشتند.

نمی‌توان گفت و اگر گفت، از روی آیین عدالت نبود، که چنین طریق تفکر و تأمل برای تولید فکر و اندیشه بکر کمک و مساعدت نمی‌کند و یا حتی مانع می‌شود. مگر کار خشت‌ریزی که از قالب دیگران استفاده می‌کند، فقط تقلید و تکرار عمل آنهاست؟

غایت تعجب و تعرض است که برخی از مورخان و فرهنگ‌شناسان کنونی، گویا که به قیاس نفس پرداخته باشند، در زمینه این قدر ضعف استدلالی، کلاً نتیجه‌گیری می‌کنند که آثار فلسفی بزرگان تمدن تاجیک و فارس، از جمله فارابی و ابن‌سینا، اصولاً نظریات بکر نداشته‌اند! برای رد این عقیده باطله یک حکم

حکمت آمیز بوعلی را اقتباس کردن با مورد است که در دانشنامهٔ علائی ثبت شده: «هرچند آفتاب سبب پزائیدن میوه است، همان آنجا قوت طبیعی باید که با وی یار بود!»

فرهنگ همچون پدیدهٔ اجتماعی تعامیت تاریخی را داراست که دو جنبش [جنبه‌اش] جالب بود. جنب اول - وحدت همزمانی^۷ است. منظورم تداوم انکشاف [توسعه] فرهنگ آدمی است که آن را از عمده‌ترین مفهومات فلسفهٔ تاریخ شرق می‌دانم. فرهنگ هم مثل دین به توسط سنتهای زنده و پاینده است. همانا سنتهای معنویت که بسان رگهای خونبر تمام اعضای بدن فرهنگ ملی را با نیروی زندگی تأمین می‌نماید. وقتی عروق او را بریدند، ریشهٔ نهال فرهنگ به زودی خشک می‌شود و حاملانش از حافظهٔ تاریخی‌شان محروم می‌گردند. قبلاً من گفته بودم که در تاریخ تصرف گری [سلطه‌جویی] بسی آمده که استیلاگران اول از پی ریشه کن کردن سنتهای فرهنگی مردم مغلوب شدند. غایت تأسف است که در سالنامهٔ سدهٔ بیستم هم چنین واقعات ننگ آور نادر نیفتاده است که با زبان سعدی بگویم: «بر نادر حکم نتوان کرد!»

جاه‌داران سخت‌کش^۸ و داوطلبان سهل‌گیر چندی از جامعه‌های آدمی، بارها سعی و کوشش به خرج داده‌اند که حاملان فرهنگ «کهنه» را جسماً محو ساخته، آثار خطی آن را سراسر سوخته در خلأ معنوی بنای فرهنگ «نو» را بنیاد افکنند. از آن جمله سالهای بیستم میلادی و آغاز سالهای سی در سرتاسر کشور شوراهای امواج به اصطلاح «انقلاب مدنی» بلند شد که هدف مرادش یکی بود: مدعیان فرهنگ جدیدی، خالی از دین و مذهب، جهالت را جوشن حرب خونالود ایدئولوژی قرار داده از پی خراب کردن بنیاد و بنیان فرهنگهای ملی شدند و در غایت تفریط و افراط به اجرای نقشه‌هایی شروع نمودند که خودشان [یعنی آن نقشه‌ها] از نتایج طبع خام‌پسند ایشان بودند. مثلاً، در تاجیکستان کنونی انقلاب مدنی از سوختار عظیمی آغاز شد که در آتش دهشت‌انگیزش تعداد بزرگ کتابهای فارسی و عربی نابود

۷. منظور نویسنده، وحدت در زمانی است که اشاره است به سیر توسعهٔ فرهنگ در طی زمان.

۸. سخت‌کش: کسی که زه کمان را سخت کشیده، تیر را خیلی دور می‌اندازد. (به نقل از فرهنگ زبان تاجیکی)

گردید. همزمان با این اقدام بربری اوحشیانه دیگر یک جنایت سنگین صادر شد: همه «عربیست‌ها» (در زندان و اردوگاه‌های استالینی مسلمانان باسواد را همین طور نام داده بودند) مورد تضییق و تعبید قرار داده شدند، در انجام «انقلاب مدنی» استالینی باشد، وقتی در نتیجه از «گذشته ننگین» خلاص شدن مردم تمام خلق و ملت‌های آسیای میانه ۹۹ در ۱۰۰ بیسواد خوانده شدند، به «کودکان خوشبخت تاجیک» (البته با درخواست خودشان!) به طریق مظنن، کتاب الفبای نو تقدیم گردید!

با این عمل خودسرانه و خودنمایانه از جهت سیاسی کوتاه‌بینانه و از جهت فرهنگی فسادآور استالین و مقریان‌ش که همگان از تاریخ تمدن شرق تصورات به غایت سطحی داشتند، با یک تیر دو نشان را زدند: اولاً، ما را با یکبارگی از میراث علمی و ادبی گذشتگانمان جدا ساختند و ثانیاً میان ما و همسایگان هم‌نژاد و هم‌کیش و هم‌زبان سدّ چینی ادیوار چینی! بر پا کرده ما را از سعادت دیدار یکدیگر محروم نمودند.

مسئله یک جنب دیگر هم دارد، که متعلق به نظریه فرهنگ‌شناسی است. زبان به علت رابطه درونی، که با تفکر دارد، یک نوع رمز و مفتاح فرهنگ ملی به شمار می‌رود. از سوی دیگر، خط تنها مجموع حروفی نیست، که گفتار را خود به خود بازگویی می‌کرده باشد. خط نیروی نهانی سازندگی دارد و بدین سبب می‌تواند شور خلاقه را تحریکی بخشد و به مجرای اندازد. این مشاهده به خصوص به فرهنگ‌هایی تعلق دارد که در قرینه آنها خط، سخن و متن یک فضای سه بُعدی (بُعدی) رمزی و قدسی را تشکیل می‌دهند. در بنیان فرهنگ‌های مذکور الفبا به مقام عالم صغیری رسیده که به سان جام جم تمام عالم کبیر فرهنگ ملی را انعکاس می‌کند. در تمدن سنتی ما ایرانیان، الفبای عربی اساس آن^۹ همین گونه مکان فرهنگی دارد. پسان می‌توان تصور کرد که در نتیجه عوض شدن الفبا، ضمن گذشتن از الفبای فارسی به خط لاتین (اول) و سیریلیک (بعداً) در بنیاد تفکر و جهان‌شناسی سنتی ما، تاجیکان شوروی، چه تغییراتی جدی به وجود پیوسته.

۹. «آته» جزو اصوات در لهجه تاجیکی است که معنای مشخصی ندارد. در ترکیبات برای تأکید به کار می‌رود: الفبای عربی اساس [دقیقاً] همین گونه مکان فرهنگی دارد.

ایان که مردمان گوناگون ملت و گوناگون مذهب شوروی با استفاده از فیض و برکت ایام بازسازی^{۱۰} حرکت می‌کنند، که پیوند گسسته گذشته را با حاضره (زمان حال) از نو برقرار نموده سنتهای دیرین فرهنگی‌شان را روح و روان تازه بخشند، برای تاجیکان دوباره پذیرفتن خط عربی اساس فارسی امر واجب شده مانده است.

اکنون نوبت به تحلیل و تأمل جنب دیگر تمامیت تاریخی فرهنگ - وحدت سنخرونی اوحدت در یک دوره مشخص می‌رسد.

تمدن هر دور و زمان از آن جمله فرهنگ کنونی اقوام ایرانی، قسمتها، پهلوها و بعدهایی دارد که آنها را از هم جدا کردن امر محال بود. سبب این است که آنها به هم تصادفی یا خود به خود نیوسته‌اند، یعنی اولاً در بالای ته کرسی ابر پایه اساس یک لخت ابالکل، سرتاسرا قامت افراخته‌اند و ثانیاً همگان با رشته ناعیان [نادیدنی] ولی محکم روحانی سخت گره‌بندی شده‌اند، و ثالثاً هر یکی از نام برشدگان در قرینه خود تمدن مشخص ادر قرینه همین تمدن مضمون و معنی خاص پیدا می‌کنند.

بدین سبب، میراث فرهنگی را «بیگانه» و «بگانه» [مربوط به بیکها، «ارتجاعی» و «پیشقدم»، «عرفی» و «دینی»، «قدیم» و «جدید» گویان تصنیف اصنف صنف کردن] و سره کردن اقدامیست غیرتاریخی. در دوران شوروی باشد فرهنگ تا انقلابی تاجیک [فرهنگ تاجیکی پیش از انقلاب را] با کارد کند آته‌نیستی [الحادی] خام در آن کرده، ریشه‌های آن را از سرچشمه‌های روحانیش جدا ساختند. و حال آن که در تمدن هزار سال آخر ما اسلام را چنان جای و مقامیست که به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت، وی به همه بخشها و بعدهای فرهنگ کلاسیکی تاجیک و فارس نفوذ کرده است - تا جایی که به نزدیک اکثر محققین اصطلاحهای «تمدن کلاسیکی عرب و عجم» و «اسلام» از الفاظ مترادفند. در واقع، الفبای عربی فقط حروفاتی نیست که توسط آن اجداد ما برخی از کتب خود را نگاشته باشند. عروض عربی تنها قالب ادبی نبوده، که در چهارچوب آن یک زمره شاعران

پارسی گوی سلسله شعرها آفریده‌اند. قرآن را تنها کتاب مقدس و مشخص دینی دانستن نباید که ایرانیان از برای خاطر شریف پیامبر اسلام محمد مصطفی (ص) کلام قدسی خوانده‌اند.

حقیقت تاریخی است که محیط معنوی که قرآن و عموماً آثار اسلامی در عجمستان به وجود آورده‌اند، برای تمام تمدن جدید ما زمینه شده است. شعر نو (به زبان پارسی دری) در قالب نو (عروض) و به حروف نو (الفبای عربی) عرض وجود کرد. خود زبان ادبی ما - فارسی تاجیکی که تاکنون باقی است و انشاءالله من بعد هم باقی خواهد ماند، بار نخست در چارچوبه الفبای عربی اساس به میان آمد. گذشته از این، الفبای عربی برای مسلمانان، از آن جمله اقوام ایرانی، فقط رسم الخط نبوده است، بنا به تحقیق نوین فرهنگ‌شناسان شوروی، طرح و طرز نوشت حرفهای عربی هم به روند و سمت تفکر و تخیل مسلمانان نقش روشن گذاشته‌اند که باید ضمن تحلیل و تعبیر مخصوصیت‌های جهانشناسی آنان به حساب گرفت. از نفوذ اسلام در ادبیات، فلسفه و هنر کلاسیکی فارس و تاجیک من چیزی نمی‌گویم، زیرا دامن این موضوع نهایت فراخ و رنگین است. گفتن کافی است که تصنیف و توصیف باید و شاید یک خود ادبیات صوفیه منصوب به قلم شاعران متصوفه خراسانی دهها جلد می‌شود. شکار علم انانی و مطالبات ذریه در خاتمه سخن باز یک مسئله مهم و مبرم را به میان گذاشتنی ام می‌خواهم به میان بگذارم، که متأسفانه این جا به علت نبودن فرصت کافی همه جهت تحلیل و ترکیب کرده نمی‌توانم.

از نگاه موضوعی که مورد محاکمه [بررسی] و ملاحظه ماست، دو رویداد سده بیستم جالبند.

یکم، به اصطلاح، ترکش آنفورماسیونی عمل آمد: سرتاسر ربع مسکون را سیل اخبار زیر کرد.

دوم، وسیله‌های جدید ارتباط و اطلاعات - از ماهواره‌های علاقه ارتباط اکیهانی کشیده تا وسایل تازه بنیاد دیدنی و شنودنیها - اختراع شدند.

در اثر این عاملهای نو مقام فرهنگی سخن، به ویژه سخن مثبت به کلی تغییر یافته ایستاده است. در عهد باستان کتاب را شامل کلام و حکمت قدسی دانسته نسخه‌های نادر آن را در معبد و کلیساها نگاه می‌داشتند و با کمال دقت و احترام

پاسداری می کردند. در زمان ما باشد، برعکس، کتاب زیر پا شد: اختراع دستگاه چاپ و همواره افزودن تعداد کتاب باعث بیش از پیش بی قرب شدن کلام مثبت شده ایستاده است، یعنی ارزش اصلی سخن تا رفت [پیوسته] می گاهد: به علت پست شدن درجه معیار ارزیابی و ملاک قضاوت روی دنیا را آثاری پر می کند، که کس نمی داند غرض از انتشار اکثر آنان چیست.

درواقع، آیا همه آن خیر و مقاله‌هایی، که در صفحه‌های روزنامه‌ها و مجله‌ها پیوسته درج می‌شوند و نیز همه آن جلدجلد کتابهایی که در مؤسسه‌های چاپ و انتشارات جهان به دهها زبان طبع و نشر می‌شوند، برای روزگار آدمی، بهر تکامل معنوی انسان، چنانچه [همچون] تهذیب اخلاقی او ضرورند؟ فراموش نمی‌کنیم که در فرهنگ سنتی ما از زمان اوستا [به] این طرف، کتاب یک وظیفه مهم اخلاقی را به عهده دارد: او را واجب بود، که برای افزودن نفوذ نیکی در روی زمین مساعدت و کمک کند. ولی در اصل حال، مؤلفان بسیاری از مقالات و کتبی که قریب هر شبانروز [شبانروز] با تعداد بزرگ منتشر می‌شوند، به خاطر سیاست‌بازها یا غرضهای ایدئولوژی حقیقت را دیده و یا دانسته تحریف می‌کنند، بر مقتضای بازار معیار معنوی از آن جمله میزان اخلاقی را سبک می‌کنند، و در نتیجه بسی آثاری را طبع و نشر می‌نمایند، که به جز زیان سنگینی دیگر یگان سودی نخواهد داشت. (مثلاً، آثار ادبی که روی صحنه تئاتر یا پرده سینما آورده‌اند و توسط ماهواره تلویزیونی به تمام ربع مسکون پخش می‌کنند، در اکثر موردها از دایره آداب و اخلاق عمومی انسانی [انسانشمول] بیرونند و از این روی باعث تنزل هم ظاهر و هم باطن بنی آدم می‌گردند و پس.)

پس، روا بود، که در غایت تأسف و تعرض باز بپرسیم: چه سود از کتبی که به قول کمال‌الدین بنانی «برهم دهنده [برهم زننده] زیر زندگی و نوربخش نجات» نباشد؟ چه سود از کتبی که نه تنها بهر دفع حوادث کس را به کار نمی‌آیند، بلکه در اندر یافت حقیقت زندگی پایند او می‌شوند؟

این جا من به سر یک مسئله مهم نظری می‌آیم که جنب بر ملای [آشکارا] عملی دارد. منظور من همان تأثیر متقابل تمدنهاست که از این پیش عامل مهم رشد و کمال فرهنگ ملی خوانده‌ام، اکنون افزودنی‌ام که تأثیر متقابل تمدنهایی گوناگون جهت‌ها و پیامدهای متفی هم دارد که آنها را صرف نظر کردن نشاید. عبرت

گرفتن دیگر است و تقلید کردن دیگر. در تاریخ انسانیت تمدنهایی بودند که در اثر تقلید کورکورانه، اصالت خود را از دست داده آخر الامر با فرهنگ و سنتهای مردمان غیرمخلوط و ممزوج شده رفته‌اند. با نظرداشت این حقیقت تاریخ شرط اساسی زنده ماندن فرهنگ ملی این است: رکنهای معنوی فرهنگ سنتی را نشکسته، محک و معیارهای ازلی خویش را تغییر نداده عنصرهای بیگانه را طوری اقتباس کردن و از خود نمودن باید، که نه سیخ سوزد نه کباب!

الآن من به حدود زمینی رسیده‌ام که فرهنگ‌شناسان هنوز به آبادانی آن شروع نکرده‌اند. از این رو گفتارم را بر این جا قطع می‌کنم، چرا که فصحای عرب فرموده‌اند: خیر الکلام ماقلّ و دلّ... .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی